

## تبعید کودکان بفرنگستان

دوستی که با من در کلینیک پزشکی آنالیز لندن کار می کرد و از کار من در خارج کلینیک و دنبال آن از وضع شاگردان ایرانی در انگلستان پرسیده بود نمی توانست باور کند که بیش از ۶۰ درصد شاگردان ایرانی در آن کشور اطفال خردسال بین پنج و هفده ساله اند. چندین سؤال پی در پی از من کرد که بعضی را نخواستم و بعضی را نتوانستم جواب دهم. اگر هم بعضی از آنها جوابی دادم از آن رو بود که خواستم در گفتگو از این مطلب دردناک بسته شود و نیز از آن بابت که «درد اجبا نمی برم به اطباء». اما برآستی ویلانی کودکان و جوانان مادر فرنگستان مایه شرمساریست و با غرور ملی معروف ماسازگاری ندارد. بعضی از پرسشهای آن دوست که به آنها نتوانسته بودم و هنوز نمی توانم جواب دهم از این قرار بود: «مگر ذخیره ارزی کشور شما پایان ناپذیر است که به این ترتیب آنرا تلف می کنید؟» و «مگر دولت شما حس نمی کند که در نمودن راه صحیح به مردم مسؤولیتی به عهده دارد و اگر حس می کند چرا از این کار غلط جلوگیری نمی کند؟». اما پرسشهایی که اگر می خواستم می توانستم بدانها جواب بدهم از این قرار بود: «مگر پدر و مادر ایرانی نمی دانند مهمترین عامل سلامت روحی طفل آنها محبت خانوادگیست؟» و «مگر طفلی که از خردسالی از اجتماع خود دور شود و از تمدن و راه زندگی آن جامعه بیگانه شود هرگز ممکنست در جامعه خود خوشبخت و عضو مفیدی گردد؟» و «مگر متوجه نیستید که باریشه کن کردن طفل از اجتماعش اساس شخصیت او را از لحاظ روانشناسی لرزان می کنید؟» و «مگر در کشور شما مدرسه وجود ندارد؟» و «اگر معلم و مدرسه ندارید شما که اینهمه مستشار خارجی استخدام می کنید چرا معلم و مدیر مدرسه استخدام نمی کنید؟» ....

نظایر این سؤالات را اغلب مقامات مسؤول فرهنگی انگلستان که آنها هم مثل من فرستادن کودکان خردسال را بخارج کار غلطی می دانند از من پرسیده اند. اما آنچه را که در این باب میندیشم تنها به شما که خودی هستید می توانم بگویم و با شما می توانم در میان بگذارم.



از لحاظ خوشبختی و سعادت کودکان فرستادن آنها در خردسالی به

کشور بیگانه خبط و خطای محض است. داشتن روح سالم برای کودک مهمتر از درست آموختن لهجه انگلیس و فرانسه است. کودک در تکامل طبیعی روحی خود نیازمند تماس نزدیک با پدر و مادر و اجتماع و دوستانست که او را از خود بدانند و بدو محبت داشته باشند. با تبعید آنها از خانواده و به سرزمین دور و سرد و بی محبت بیگانه، پدر و مادر بدون آنکه بفهمند وضع روحی کودکان یتیم و سرراهی را در جگر گوشه های خود پدید میآورند. مطالعات دقیقی که روانشناسان در مجرمان، در زنان بدکار و در مبتلایان به امراض روحی کرده اند نشان می دهد که مهمترین عامل این اختلالات پریشانی وضع خانوادگی آنها بوده است. در ذهن کودک دور شدن از خانواده بدین ترتیب به پریشانی و بهم خوردگی خانواده تعبیر می شود.

در جنگ گذشته که انگلستان هدف حمله های بی دریغی هوائی دشمن بود و بیم استیلای دشمن می رفت بسیاری از خانواده های انگلستان کودکان خود را به کانادا و امریکا فرستادند. پس از بازگشتن این کودکان به کشورشان بعد از جنگ روانشناسان مقدار زیادی اختلالات روحی و ناسازگاری با محیط در این کودکان ملاحظه کردند و چنین نتیجه گرفتند که از لحاظ سلامت روحی آنها ماندن با پدر و مادر در زیر بمباران کم ضررتر از دور شدن از خانواده می بود. چند سال پیش که بواسطه طغیان دریا در هلند بسیاری از خانه ها خراب و شماره زیادی از خانواده ها بی خانمان شده بودند کشور های مجاور از کودکان هلندی دعوت کردند که تا سامان یافتن وضع پدر و مادرشان پیش آنها بروند. دانشمندان هلند روی تجربه ای که روانشناسان انگلیس آموخته بودند این کار را منع کردند و دولت هلند به پیروی از نظر روانشناسان هلندی اجازه خروج به کودکان نداد.

اما اجتماع هم حقی دارد. می خواهد روزی افرادی داشته باشد که با محبت و علاقه به او خدمت کنند و در درمان کردن دردهای او بکوشند. می دانیم اجتماع ما بمناسبت خواب عمیقی که چندین قرن است در آن فرورفته است با اجتماعات پیشرفته دنیا فرق فاحش دارد. کیست که چند هفته ای را در فرنگستان بگذراند و تا چندین ماه هر چه را در کشور خود می یابد بیاد ناسزا و انتقاد نگیرد؟ با اینهمه کسانی که در بزرگی به فرنگستان می روند در بازگشتن بکشور خود چندان بدبخت نیستند چون وجود آنها در این آب و خاک سرشته شده است و وطن هر چه بد باشد در آنها هزاران احساس و عاطفه را بیدار می کند. اما وضع فکر کسانی که در کودکی هیچ نوع رشته محبتی آنها را به وطنشان وصل نکرده است غیر از این است. عامل مهم

وطن پرستی عامل عاطفی و احساسات است. وطن جامی است که کودکی خود را در آنجا گذرانیده ایم، با قصه هایش بخواب رفته ایم و با نسیم صبحش چشم گشوده ایم و نخستین بار لذات حیات را در آنجا چشیده ایم. وطن جایست که زبان و شعر و افسانه اش بر تارهای جان ما مضرابها نواخته است. وطن جایست که زندگی عاطفی مادر آنجا بهر سوره ریشه دوانیده است. در حقیقت علاقه ما بوطن از نوع علاقه ما ب مادر است. ولی کودکی که در خرد سالی از مادر جدا شود حتی نسبت به مادر خود حس محبتی نمی کند. از کودکان تبعید شده از وطن انتظار نمی توان داشت که نسبت به وطن احساس و عاطفه ای داشته باشند.



ببینیم به کودکانی که به این ترتیب به فرنگستان فرستاده می شوند چه می گذرد. بحث خود را بکسانیکه به انگلستان می روند محدود می کنیم. اگر کودک در سن کمتر از ده سالگی به انگلستان فرستاد شود بشرط اینکه هوش و استعداد کافی داشته باشد امید می تواند داشت که بمدرسه متوسطه مرتبی وارد شود و دوره تحصیلات خود را مرتب طی کند ولی بسیاری از کودکان پس از این سن وعده زیادی بین سنهای ۱۴ و ۱۸ به آن کشور فرستاده می شوند. کودک پانزده ساله ای که به انگلستان می رود مطلقاً امید اینکه بمدرسه متوسطه خوبی از قبیل «پابلیک اسکول» و «گرامر اسکول» برود نمی تواند داشت. معمولاً این قبیل کودکان اول به چنگ مؤسساتی میفتند که خود را «موسسه تربیتی» یا «موسسه سرپرستی محصلان» می نامند. این قبیل مؤسسات بامدارس درجه چهارم و پانجم کتابخانه ها می که معمولاً هیچگاه کودکان انگلیسی بدانجا نمی روند قراری تجارتی دارند که محصل خارجی برایشان بفرستند و حق دلالتی مرتب دریافت کنند. باید توضیح داد منظور از محصل خارجی هم صرفاً کودکان سیاه آفریقا یا اعراب کویت و سایر مستعمرات آفریقائی و آسیائی انگلستانست و الا فرانسوی و سوئدی و سوئیس کودکان خود را در کشور خود تربیت می کند. نوع دیگر وسائل تحصیلی که مخصوص این قبیل شاگردان خارجی است خانه ایست که در آن یک مرد و زن پیرو باز نشسته زندگی می کنند و از راه درس دادن به چند شاگرد خارجی ارتزاق می نمایند. کودک پانزده ساله ایرانی ممکنست خود را با یک پسر اهل نیجریه و دو پسر حبشی همدرس به بیند و مدتی در چنین خانه ای به تحصیل زبان اشتغال ورزد. از معاشرت با اطفال انگلیسی همسن خود و از بازیها و زندگی اجتماعی صحیحی که مدارس خوب انگلیسی برای آن معروفست

بکلی محروم می ماند. پیداست که هرچه این اینقبیل مکتبخانه ها و مدارس بد، بدتر باشند احتمال فرستاده شدن شاگردان ایرانی بدانجا زیادتر است چون اولاً «بنگاه سرپرستی» حق دلالتی بیشتری دریافت می کند و ثانیاً مدرسه اگر کمی خوب باشد در قبول شاگرد نامتناسب خارجی سخت گیری می کند. توقع اینکه «بنگاه سرپرستی» که مخصوص شاگردان مستعمرات انگلستان و دیگر ممالک عقب مانده است در درجه اول چیزی جز نفع تجارتمی خود را در نظر بگیرد بکلی نامعقولست. این قبیل بنگاهها فرستادن کودکان ایرانی را به انگلستان بهمان دلیل «جلب نفع» پیوسته تشویق می کنند. و حال آنکه اگر اولیای اطفال از اداره سرپرستی سفارت ایران در لندن سؤال کنند یا از شورای فرهنگی انگلستان در تهران به پرسند خواهند دید بهیچوجه با فرستادن کودک به آن کشور در این سنهای نامتناسب موافق نیستند.

بسیاری از کودکان ایرانی که نتوانسته اند در هیچ مدرسه مناسبی جایی پیدا کنند در شهرهای مختلف انگلستان و بلان و سرگردانند. شکایاتی که از آنان به سفارت ایران می رسد روز بروز زیادتر می شود. پدر و مادر بیچاره هم بتصور اینکه فرزندشان از بهترین تربیت ممکن استفاده می کند بکلی از حال او غافلند. موضوع واقعاً به حدی اهمیت یافته است که گذشته از خوشبختی خود طفل که در خطر است آبروی ملی ایران هم در خارج از کشور از شاگردان نامتناسبی که بخارج می روند لطمه شدید می بیند.

بِسْمِ اللّٰهِ

چندی پیش اداره پلیس یکی از شهرهای انگلستان بمن تلفون کرد که دختری ۱۲ ساله ایرانی در یکی از مدارس که ذکر کردم از طرف رئیس مدرسه مورد تعدی و تعرض قرار گرفته است.

پلیس دختر را از مدرسه خارج کرد و رئیس مدرسه را تعقیب جنایی کرد و مدرسه را هم بست. سه ماه پیش پسر ۱۷ ساله دیگری گریبان به سفارت ایران رجوع کرد که رئیس مدرسه او را کتک زده و او را بارولور تهدید کرده است. چند روز بعد یکی از معلمان آن مدرسه هم که از تدریس در آنجا استعفا داده بود پیش من آمد و شکایت آن محصل را تأیید کرد. شکایات متعدد پدر و مادران از «بنگاههای سرپرستی خصوصی» و اجحافات مالی آنان هر روز به اداره سرپرستی سفارت می رسد. حقیقت تلخ اینست که مرسوم شده است پدر و مادری همینکه قدرت مالی یافتند کودک خود را در هواپیما بگذارند و بفرنگستان گسیل دارند به خیال اینکه در آنجا محیط همه خوبی و نیکی است

وازش و فساد خبری نیست و این تصور اشتباهیست که باید آنرا هر چه زودتر تصحیح کنند.



گفتم تنها کودکانی ممکنست به مدرسه متوسطه مرتب انگلیسی وارد شوند که در حدود سنین نه یاده سالگی به آنجا فرستاده شوند. فرض کنید کودک نه ساله توانست در بهترین «پابلیک اسکول» های انگلیسی وارد شود و مدارج تحصیلی را درست به پیماید. آیا تربیت انگلیسی «پابلیک اسکول» برای آینده او در ایران سودی دارد؟ بگذریم از اینکه کودک از وطن خود بکلی بیگانه می شود - حتی در خود انگلستان مورد بحث است که تربیت معروف به «پابلیک اسکول» برای همه مردم آن کشور مفید باشد. در این نوع مدرسه ها به آداب و رسوم و تفنناتی اهمیت می دهند که واقعاً بیشتر بسدرد انگلستان در قرن نوزدهم می خورد تا انگلستان امروزی. بعضی از دانشمندان انگلیسی معتقدند که «پابلیک اسکول» ها نوعی آدم پرافاده و متفرعن تربیت می کنند که خود را از ملت عادی انگلستان برکنار می دانند و خود را از نژاد بهتری تصور می کنند. سیستم طبقاتی خاصی که در انگلستان مرسوم بوده است و مسلماً بادمو کراسی واقعی سازگار نیست تا حدی ساخته همین «پابلیک اسکول» هاست. شاگردی که از «پابلیک اسکول» بیرون میاید بالهجه ای صحبت می کند و بطرز لیباس می پوشد که همیشه خود را نسبت به بقیه ملت «آقا» حساب می کند بدون اینکه واقعاً در هوش و علم و تربیت بر آنها فضیلتی داشته باشد. اگر تحمل محصولات «پابلیک اسکول» برای توده مردم انگلستان آسان نباشد چگونه تحصیلشان برای ملت ایران آسانست که براتب از توده ملت انگلستان فقیرتر و بیچاره تر و زبون تر است. مختصر اینکه ما علم و تمدن فرنگستان را می خواهیم نه آداب و تفرعن آنها را. ما اگر به فرنگستان می رویم باید برویم تا مثل ژاپو نیهافنون و علوم و صنایع مغرب زمین را کسب کنیم نه «معلق زدن و سگ از چنبر گذراندن» را.



مهمترین مسأله اجتماعی ما اینست که علوم و تمدن فرنگستان را چگونه و از چه راه کسب کنیم. این سؤال پیش میاید که اصولاً آیا باید بیشتر توجه ما به آن باشد که شاگرد به فرنگستان بفرستیم یا از آنجا معلم استخدام کنیم. امید دارم بتوانم در باره این مسأله اساسی تردر آینده باشما گفت و گو کنم.

لندن - مرداد ماه ۳۶

محمود صناعی